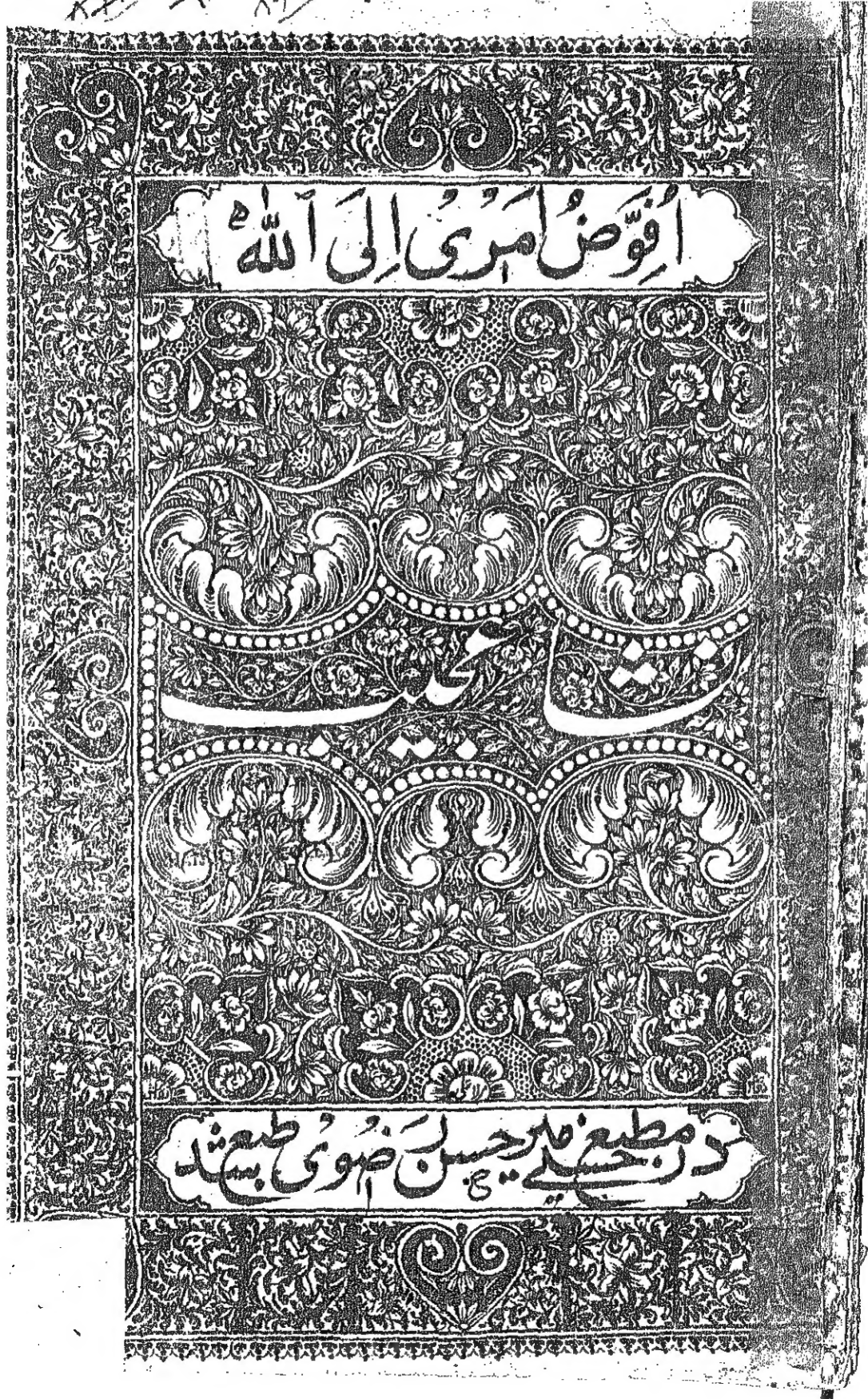


191500
19



اقض امری الى الله

در مطبعه مدرسه حسن خونی طبع شد

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE13532

(5)

۸۱۱ ۸۱
۱۳۵۳۳۱



University Library
Aligarh.

SUBHANULLAH COLLECTION

بسم الله الرحمن الرحيم

CHROMED-2002

منتبهایی بی منتبهات و تشبیهایی لا انتباهم خالق را در دست که ریاست و الاهی آفرینش
از فرشتگان زمین تا عرش برین چنانچه باید آفرانست و شنای وافر و حمد متواضعانه
را بر آنست که آیت زیبایی خلقت از تحت اثری تا فوق سماوی که شاید نگاشت
فلک الافلاک از بحر قدرت او قطره ایست و نیز اعظم از آسمان حکمت او ذره
نگره قصر کبریا بی جلالتش رفیع تر از آنست که کند او نام بدانجا تواند رسید فضای
بدی که می گسترش و بسع تر از آنست که طالع عقول در هوای آن تواند پرید و صفات
عظمتش از وضعت بدایت معرست و عظمت صفاتش از منقصد نهایت منفرد
که بیایست جهان پادشاه خدائی تراست و ازل تا ابد پادشائی تراست و تویی
اول و آخر جمله چیزها نه آغاز داری نه انجام نیز و از تو بحیر عقل و دانش پناه و نصرت
بکار تو گم کرده راه و در و دنا محمد و در و صلوة غیر معده و در و تشار و در و منوره و در و
توفیق و کعبه دارین صاحب قاب و حسین که در تمهید شریعت عزاد و قیقه از دعا و

نامی نگذاشت و تخته زاکیه و ادعیه و ایفیه تحفه جناب فیضاب سلطان عرب
و عجم برگزیده افریده کار عالم که در آتش محفل شرع از اصل نافع رای جهان
آرایی جز به ترتیب پندیده نگذاشت بیست خاتم فقر انگینه از ده ملک پیش
را خزینه از ده از همه خلق پیش دانسته فقر خورشید دانسته و صلی الله علیه و علی آله
و اصحابه و سلم اتابع ازین برای انور و خاطر ضیا گستر و انایان خرد و در
و حال رایان بهر بر و در محفل و مستتر نماند که بنده احقر و ذره و فقر محمد جعفر ولد شیخ
محمد فاضل که بنالین این حقیقه بگشاید و تعریف این رساله طافت آئین بر دخت
از ساکنان قصبه بخورست و قصبه مذکور محاکم است از اعمال سرکار گاهیه مشعل
بلاده به خطه است و پذیرد و مکافیت بی نظیر ظاهرش چون باطن عارفان
خدا آگاه صاف و مصفا و باطنش لبان ظاهر و بلند ان والا جاه آراسته و
خوشا به حسن چون بیاض چهره سبزی قدان راحت افراد مرغوب و شایسته
او و بد ماه خندان و گلشن و خوب قامت همچو بان و لکنت مشرق و طوبی و عارفان
خندان بهوشن خستید به بیاض و بین و بران عالی رایش بر عطار و بهشت
و است بخا عان ثابت پایش از بهر ام گوی پیر دل بر بوده دل در دستانش
از نهایت استقامت چون حال ارباب اقبال غنی خاطر اغنائش از نهایت
و ضمیر اصحاب فقر فارغ از منی اگر چه در آبادی شهرت خرد و کو چنگ دفع
اما به قضا می آفل جبال آله کرم و آله که اعظم عند الله
و او است که بحضرت صمدیت قدر شن افروخت و منیر نشانی از احاطه فهم
و در و دلیل و جیشش است که بسیاری از و اصلا ان حق و معولان و لو

ازین کتاب در بعضی نسخات و در بعضی نسخات دیگر و در بعضی نسخات دیگر و در بعضی نسخات دیگر

۴
 سلطان در سواش اسوده اند خصوصاً زنده خدا آگاهان قدسی صفات قیه و شهیدان حیات
 از امانت زینت محفل جان بهار زوضه ضیوان تاج تاریک افتخار گوهر مرج اسرارهای عظمت
 را خشنود و شکر عظمی که چون صدین اگر او از حد صدق و صفایش در گنبد خلگون پیچیده
 مانند حضرت فاروق طایفه عدل و مجاهد الش از قاف تا قاف رسیده و لغو آن جناب علما
 قوی حیا و از دم از عالم ربوده و لبان حیدر که از طریق سخاوت و کرم پیچیده خاک نشین
 قبله حاجات و سده فیض نشان کعبه مراد است سلاج و دوحه خلاش سرسبز در انبساط
 و بیخ شجره کمالش تحت انبژی رسیده مردم دور و نزدیک از ترک و تحبیب بکر آتش میوه
 و مقرر اند و غنی و فقیر تقبیل عینه گردون ربه اش معطر و مفتخر فی صفوی ملاک
 بوسی او ممتاز و فلک الافلاک برای طواف روضه منوره اش و اینتر از جای والا
 و بی مقام پذیر اختیار نموده اشعار عمر کریم او همواره بسلامند از ناله ناله
 زبانی غازی که کرد از تیغ خونوار و بقدرت پستان را نگون سازد کند عظمش برای کفر
 غارت و بناید چینه و پیر شراست و چینه اند و زن و دنیا و دین را و در و راج از خبرش تاج
 نقشب را و فلک یک کاشه از ایوان قدرش و زمین یک گل زینت از آن صدرش
 از آنجا که شمار و اوصاف آن پیر صاحب کمال فراتر از اندازه و هم و خیال است و در
 زبان او آن وصف و ستایش آن سرگروه شهیدی و الا شکوه لال لاجرم این شکوه
 بال سبابت و خیال از ادب بعید انکاشته سبب تالیف این نسخه لطیف را بفرمود
 می و در آن که چون سعادت طراز محمد نواز که این فقیر قادری رابطه برادر می و دارد
 بنام ساری میرزا پیغمبر از قصبه سنجید محال قافه گوئی خود جدا شده در وطن نافه موقوف
 خانه مجموعه تلف و نطق شیخ میر محمد ولد شیخ محمد یوسف استقامت و زنده خواهد شد

نموده لیکن نشانی که در خور و پس او باشد بر فورست بهمند اولند این ستمام مکتوباتی که در
سالف ایام از طرف خود و بعضی دولتمندان عالی مقام و برادران ستوده و حاکم محلی از
بزرگان و غیر این ارقام نموده بود و بر واحد از تکلف ضعیفی خالی نیست فرستم آورده و بر حسب
برخاست باستصواب حقائق و معارف آگاه قدوده در ایشان ثابت قدم شیخ محمد خرم منین
بسته نوع مرقوم ساخت نوع اول در کتابات نوع دوم در سلسلات نوع سوم در قطعات
نوع اول در کتابات مکتوبه اول خدمت ارشاد و باب قدوة السالکین زیاده القادر
مقبول حضرت خیر اوند شاه غلام نقشبند از طرف خود و شیخ محمد خرم منین لازم بار چهره
آفتاب بایست آن زیب خرقه و گفت و ایقان زینت و لوق طریقت و عرفان و سایر
کتاب خدا و الهی خاندان باب مسلمان خاصه در گاه احدیت مقبول جناب حدیث و ا
عمل خیرت و ملکوت داننده اسرار لایبوت آنکه چرخ طالع مقابل گیم که متن بی اعتبار است
و کتب زریگار شمس شمس حبه سخطین بمقدار جامه سانس و دیو چرخ کمال او چون
کتاب از طره پاره کرده و مختار ساخت اساسین مجاهدش چون خفاش اوجش
و خشت ناکامی خرید بر بخار و معتقد آن شرح الاعتقاد روشن و مانده با و بعد السایما
عقیدت سابت و از روی خدمت لازم البرکت که در عرصه قریطاس نگیند مخصوص عرض
می در لیدر که این عبودیت گیش از ان پیش در چکل انا و با و لا و میدان قدرت و فضل حاکم
مقدس محمد حاکم که اندر روی ظاهر برین زیب از پریشان و شیخ و آرد و در باطن خیر و
حق بنده می انگار و میگردد نیند ناگاه اندت شش به شوق الهی در دنیا خانه باطن این
عقیده ظاهر و باطن استیلا یافته و شش عشق کبریا از هر سو سینه دل را گرفته لاجار خانه
جان را از متاع محبت دنیا خالی ساخته و ترک نوکری کرده بخانه رسیده و گوشت خاکسار

منزوی شده به بندگی خداوند حقیقی که بر هر کسی لازم است میقد گردید هر چند مردم
نظر بر اینکه اینچنین مروج معیشت مقرضیت زبان ملاست و از کرده اما بقضای
مؤمنین کُل علی الله فحسبهم ازین غم ندارد و بلکه اینجست که روزی
نامرادی شب معراج مردان افق شده کسانیکه جهان را نسبت بحال خود بهتر از معیشت
و آرامی بنیدار آری آنها که لذت فقر و فاقه یافته اند بزرگان درم و دینار را کمتر از شترینی
شمرده اند و از اغذیه لطیف در گذشته بنان جوین قیامت کرده و همچنین از موس زر نفست
و بافته و فاقه و جامه لاکت و ازین لاکت و کجاست که ندانسته اند ملک و حریم صد جنست بالصد
مشت بنده بر که او از باغ عفت نیم بوی یافته قبله اما انسانی سلامت مرد و دین
از ارسال این رساله نیاز است که اگر توجیه خاص کریمه این فایده الصباغت را چندین
در خلوت با سواد و شیخ از مقدم ساختن بخدمت فیض مویست نشاید و آنچه برین
نشان گذشته و میگردد و در هر سستی که که مفصل بخدمت آن شهر گرامت النحاس
میت گریه هم غم از هر گل خداوند از دل بر آید که این ولایت که نزار کسوت
و واری سبک تار آن بند زوایم الصباغت با گرامت زیمنه باد و سکا میوه
بخدمت اوین بند شریفان بخندانی که گشای عقدای معانی بر طانی از طرف محمد از
شکله لازم بلا و تحریریت خالق ذو الجلال و صانع کمال که که مبر که را که به شریفیه بنیست
و بدین طریقه با مقامت در عرب و عجم مجسم گردانند مصیبت و شهرت بخت مجموع
خساست سراج محل صفوت و صفا فارس مضار طاعت و کجاست بین سعادت شیری
بازاریادت نور باغ اصطفای نور چراغ ارتضا شیرازه بند نشو این سلسله جبهان
نشاط رونق پذیرد و آرد جرمه آشام جام اخلاص محمد اکرام دعای صافی از رنگ ریشه

[illegible][illegible]

۹
 محمود ساز و تا نور حرمان را اگر چون جزو دهر داشته باشد از میان برادر و زحل
 را بر چند مانند شاک را می باشد سلطان و از زیر پا در آورند که نباتات انفس فی باعدت
 بیرون موصلت بمثل کرد و دوری صورتی را شمس و قمر قطع شود با قیاب بلاد
 کلبه اخر آن این سبای گم نام انور گردانند و الا نظر آشفته شد که در شهر حبس شود
 تختی نقره ناصیه می شود و ستاره آسمان بخت بلند می خورد و مراد و سهوده و سر
 سفر گشته به شمع این نوید جهان جهان امید شریار عقید جمیع در دست یافت و سبیل
 درین خاطر یافت افزیده زهره برجیس قرآن این سعید را که هو اخوان عقیدت اند و زرا
 آن صباح و مساوت دعا تا فرقد آن افراشته دارند و ایام محمود بحسب و نحوه صورت پذیرفته
 سبب فرخی و فرخندگی گردان و اگر چه مجرب و شمع انجیر فرحت افزو خواست که خود را بخت
 رساند اما چون معلوم نیست که در ماه مرقوم کدام تاریخ قرار یافته باشد منتوف شده مرقوم خانه
 میگوید که بارخ سه روز و پنج روزی را آگهی و متنبه تا در آن ایام سعادت فرجام رسیده و بدین
 دل را که از جوهر اخوان زنان و در چاه غم کا نیست بدو ملاقات سالی بر آرد و به نظر فرست
 فرزند و با بغل از عدم رسیدن فقیر حل بر تقاضا تقصیر نفریند خالق قوس فرخ بر آرد و می خندم
 بیدف مرا هم مقارن دار و مکاتبه چهارم بخند شمر گزیده بار کا بهت میان گل
 شت بزم گلزار خمر یافت خند خند حقیقی حدیقه آمال و آمانی آن بهار بوستان
 و بهمان کل گلزار خندانی سر و جو بهار المیت ضلصل شاخار او میت را بطرات
 طرات عنایت بیغایت شگفته و زبان دارا بعد دست و دست مشوق چون
 بهر اشتیاق که سوسن زبان از زبان آن نیست از زبان سر عبودیت و است
 نشو و نما گلشنی نظیر بنیاد گلشن گلشن و او یعنی رفیع سر و شمیم که سواد شمس چون طره غنچه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

خوشتر یافت تا ز شش مهر و میدان نیلکه سپهر بهر قضا و ترکست و تاز است و ستمند ماه
 بجز لایکاه چرخ کعبه و بتا زبانه قدر در اینتر از تو سن جمیست و از ام رام آن شهسوار خشتک
 صورت سخیل از باب قدرت اختر شیر مرغ نقابت گو نری نظیر درج نجابت نقاد و دودان
 مدد و علایز بدۀ خاندان عروا اعتلا با و از آنجا که الطها رجوش و خروشن باطن محبت موطن شیخ جهان
 در کار هست مخلصان بی ریا ازین رویه عار لاجرم عنان دهم قلم یکبارگی از ان وادی
 معطوف داشته بشاید مد عاجلان می دهد که درین لای زبان حسن جان سوداگر ساکن پهلوان
 طایر شد که غر تحان سوداگر چنر اسب از جنس کچی بخشش خواهی شکلی نادر سر کار نواب والا
 جناب آورده از آنجمله ای سنجاب مشایده افتاد که بلق ایام چنان فرس خوش ترکیب بی عیب
 در قفسی نرگه ای بد آن خنجر و جمال از زبان عرو و لسان ترکیب و انشای آن نشینده
 با و باکی است که در تن می و چالای میز و تر از شمشیر بخیزد و گوی عرفی شیرازی
 سب و صفت آن که در دست و شمشیر غرق و دریا موج بر روی هوای
 و او بهر که در نظر برین قیمتی آن عرقی سب سب بهر داری کرده و مردان دیگر نیز خوا
 سوداگر مظهر بی آنکه اسب مرقوم در نظر اقبال و عو اسب به منزلت دیو الناصح
 و عالی بگذرد نه جانب کعبه را که ازینجا که دیو الناصح قبله عاشق اسب ایند
 ازین وقتی که تعریف آن شنیده اند میفرمایند که اگر بر طلاء نقره قیمت آن بدست شد که
 و نظیر بیکان زبده بشریت عایت و اسب شناسی بهره دارند و ستمند و زنده که انشای
 نزد سوداگر مظهر رفیه اسب را به بینند بعد شفا حقن عیب بهر قیمت مشخص نمود و
 علاج و سب که در فرستاده آید و از راه عنایات و وصود بر پند و یک اسب ابرش
 سب جنگلی که شکار فرستاده اند شکر عنایات بجا آورد ملا و دیگر اسب مخلص نیز
 به تنه بر سر راه و در آنجا

در این اسب که در دست و شمشیر غرق و دریا موج بر روی هوای
 و او بهر که در نظر برین قیمتی آن عرقی سب سب بهر داری کرده و مردان دیگر نیز خوا
 سوداگر مظهر بی آنکه اسب مرقوم در نظر اقبال و عو اسب به منزلت دیو الناصح
 و عالی بگذرد نه جانب کعبه را که ازینجا که دیو الناصح قبله عاشق اسب ایند
 ازین وقتی که تعریف آن شنیده اند میفرمایند که اگر بر طلاء نقره قیمت آن بدست شد که
 و نظیر بیکان زبده بشریت عایت و اسب شناسی بهره دارند و ستمند و زنده که انشای
 نزد سوداگر مظهر رفیه اسب را به بینند بعد شفا حقن عیب بهر قیمت مشخص نمود و
 علاج و سب که در فرستاده آید و از راه عنایات و وصود بر پند و یک اسب ابرش
 سب جنگلی که شکار فرستاده اند شکر عنایات بجا آورد ملا و دیگر اسب مخلص نیز
 به تنه بر سر راه و در آنجا

مطلوب است و شمع رفته که در محلی که آن ملازم باشند ای رنگ با بوی خای افغانی هست و
 رویه نیست آن شخص شده تحقیق نموده اگر نه این سبب برنگارند زرد و مردم فرستاد
 طلبد زیاده هر چه نویسد فصول است حکایتی ششم خدمت دوست ممتاز ابر
 و لنواز شغل بر ملازم ترغم و ساز سازنده نرم قضا و قدر که بتیغ کاف و فون
 چندین زمره گوناگون برادر که مجلس طالع شرع آئین استخوانی و مدبر قانون نگه داری
 سر و قریه سچان منبر بر دستان محمد نواز را بصایت بیعت آراسته دار و بقدر آردی بکار
 و شوق بی پایان که اگر این میوه آسایا با دای ان ترغم شود بنور صدای از ان باب و کوا
 از ان باب بیرون نداده باشند پرده کشای چه مقصود دیگر و دیگر برای آن ترغم سراسی خرد
 ظاهر و مبرید که دوستدار همیشه با و از نادر و سر و عشاق و ارشاق میباشد و از ان
 بنگاه که مبرون و کلیان مطربان ساکن قصه سراسی بگر مجیب قسمت از بوی خای
 رنگ جدا شده اینک خراسان و عرلق نمودند عیش و طرب و است هم نداده
 و سنگ تفرقه که از جدا شدن اینبار بر بر طوطا طافا و چه گوید چه نویسد از تصور لی سار
 اینانای اینسا ط می برد و از یاد و خجری نوازی شان خنجر عزم بر بندگی خود
 و بهر حال بسازنگین و نهایت خردا گین بودند که دارای جهان و عزم
 امثال انسان بر روی زمین نیامد سیریده چون از متغیان این صحنه زمین چاک
 موافق مرضی پیدائی شود و شنیده شد که بلال می فرماید نواز که تبار و سر و دود و
 دارد و بر بزم نهمه برقصای در می آرد و در ساز رنگ بود میباشد و سانی آید
 آتش بیهجت و آرام نوری رام قاصد را با بطنی راه خروج و یک جلد است و در
 او فرستاده شده بود و از آتش راه برگشته آمد و الحال که محاطه طوق بر طرفت شده

قریه سچان و شوق بی پایان و از ان باب بیرون نداده باشند پرده کشای چه مقصود دیگر و دیگر برای آن ترغم سراسی خرد
 ظاهر و مبرید که دوستدار همیشه با و از نادر و سر و عشاق و ارشاق میباشد و از ان بنگاه که مبرون و کلیان مطربان ساکن قصه سراسی بگر مجیب قسمت از بوی خای
 رنگ جدا شده اینک خراسان و عرلق نمودند عیش و طرب و است هم نداده و سنگ تفرقه که از جدا شدن اینبار بر بر طوطا طافا و چه گوید چه نویسد از تصور لی سار
 اینانای اینسا ط می برد و از یاد و خجری نوازی شان خنجر عزم بر بندگی خود و بهر حال بسازنگین و نهایت خردا گین بودند که دارای جهان و عزم
 امثال انسان بر روی زمین نیامد سیریده چون از متغیان این صحنه زمین چاک موافق مرضی پیدائی شود و شنیده شد که بلال می فرماید نواز که تبار و سر و دود و
 دارد و بر بزم نهمه برقصای در می آرد و در ساز رنگ بود میباشد و سانی آید آتش بیهجت و آرام نوری رام قاصد را با بطنی راه خروج و یک جلد است و در
 او فرستاده شده بود و از آتش راه برگشته آمد و الحال که محاطه طوق بر طرفت شده

مطلوب است و شمع رفته که در محلی که آن ملازم باشند ای رنگ با بوی خای افغانی هست و
 رویه نیست آن شخص شده تحقیق نموده اگر نه این سبب برنگارند زرد و مردم فرستاد
 طلبد زیاده هر چه نویسد فصول است حکایتی ششم خدمت دوست ممتاز ابر
 و لنواز شغل بر ملازم ترغم و ساز سازنده نرم قضا و قدر که بتیغ کاف و فون
 چندین زمره گوناگون برادر که مجلس طالع شرع آئین استخوانی و مدبر قانون نگه داری
 سر و قریه سچان منبر بر دستان محمد نواز را بصایت بیعت آراسته دار و بقدر آردی بکار
 و شوق بی پایان که اگر این میوه آسایا با دای ان ترغم شود بنور صدای از ان باب و کوا
 از ان باب بیرون نداده باشند پرده کشای چه مقصود دیگر و دیگر برای آن ترغم سراسی خرد
 ظاهر و مبرید که دوستدار همیشه با و از نادر و سر و عشاق و ارشاق میباشد و از ان
 بنگاه که مبرون و کلیان مطربان ساکن قصه سراسی بگر مجیب قسمت از بوی خای
 رنگ جدا شده اینک خراسان و عرلق نمودند عیش و طرب و است هم نداده
 و سنگ تفرقه که از جدا شدن اینبار بر بر طوطا طافا و چه گوید چه نویسد از تصور لی سار
 اینانای اینسا ط می برد و از یاد و خجری نوازی شان خنجر عزم بر بندگی خود
 و بهر حال بسازنگین و نهایت خردا گین بودند که دارای جهان و عزم
 امثال انسان بر روی زمین نیامد سیریده چون از متغیان این صحنه زمین چاک
 موافق مرضی پیدائی شود و شنیده شد که بلال می فرماید نواز که تبار و سر و دود و
 دارد و بر بزم نهمه برقصای در می آرد و در ساز رنگ بود میباشد و سانی آید
 آتش بیهجت و آرام نوری رام قاصد را با بطنی راه خروج و یک جلد است و در
 او فرستاده شده بود و از آتش راه برگشته آمد و الحال که محاطه طوق بر طرفت شده

قریه سچان و شوق بی پایان و از ان باب بیرون نداده باشند پرده کشای چه مقصود دیگر و دیگر برای آن ترغم سراسی خرد
 ظاهر و مبرید که دوستدار همیشه با و از نادر و سر و عشاق و ارشاق میباشد و از ان بنگاه که مبرون و کلیان مطربان ساکن قصه سراسی بگر مجیب قسمت از بوی خای
 رنگ جدا شده اینک خراسان و عرلق نمودند عیش و طرب و است هم نداده و سنگ تفرقه که از جدا شدن اینبار بر بر طوطا طافا و چه گوید چه نویسد از تصور لی سار
 اینانای اینسا ط می برد و از یاد و خجری نوازی شان خنجر عزم بر بندگی خود و بهر حال بسازنگین و نهایت خردا گین بودند که دارای جهان و عزم
 امثال انسان بر روی زمین نیامد سیریده چون از متغیان این صحنه زمین چاک موافق مرضی پیدائی شود و شنیده شد که بلال می فرماید نواز که تبار و سر و دود و
 دارد و بر بزم نهمه برقصای در می آرد و در ساز رنگ بود میباشد و سانی آید آتش بیهجت و آرام نوری رام قاصد را با بطنی راه خروج و یک جلد است و در
 او فرستاده شده بود و از آتش راه برگشته آمد و الحال که محاطه طوق بر طرفت شده

[illegible]

[illegible]

بیت آورد صبا نامه مشکین رقت شد مرغ جان تازه در رخ قلمت به مسکات به سرت
 عنوان در اسب عشرت نشان معه و تها پاره کجاستان بر تو حوّل انگنده هر دوستان
 که از در وجدانی آن معدن نیکی و نیکوئی چون سر سبز زرد بود لبان گل مصفوح
 گردانیدم قوم بود که محمد ابدال مقدم موضع کزانی بختی بر آنست که چاک اینم موضع بود
 به تصویر سابق حواله باشد ملاذ افیقر گفته سامی را مقدم دانسته آنچه ایما بود بالرائس العین
 میکرد اما شنیده باشند که در سال گذشته مقدم کرد آن حکم را بقدر بالناصفه کشکار
 کرده جشن شالی و شایخ و امثال آن هر چه پادشاه قاشق روزگار خود ساخت
 بر بی نرسانید و بهنگام تقاضا از زرد و زردی گاهی عذر برخی هزاره گاهی آفت شعلی حواله
 بوده آتش و خرمن اعتبار خود داده و برای این مقدمه کلمه میدهد میشود و خود می گوید گاشته خود
 میزد مقدم چون حقیقت خود و غای این و جو فروتن گندم ناپا افعی معلوم شد لاچار
 مرقومه البقره مبلغ و صد و پستین نو گویی که چون جو ابرو و دستار دارد و حال از زمین
 خیر کمال هر کو در دیار باو سپرد و بجهت خود تهاوت کرده حواله نموده و بنا بر مزید
 شکالاضای سبک اس تراش نو گاشته گرفته ازین بگذر باز حواله آن مرد و غایب
 میشود لیکن چون آن ملاذ در پاره او نه شده اند قطع نظر از مقدمه سابق اگر آیند
 غیبت و کوشش چون برآورده دست و قتل از نعل نه برآرد و چاک گیر حواله کرده شود
 طری که بعد فکلی مرده عات بدون مرده کسان مخلص بهر بهنجایند از و از مجلس
 و غیر آن هر چه پادشاه و نصف سالم برساند و از هر بار همان نوع سلوک کرده
 را تصدیق شود و هیچ و کسانه خواهد افتاد و مقدار دانه از دانه و گذر خود باشد
 خبر را با او گفته هر چه بفرمایند عمل آرد و کما چشمه چشمه بر او را و جنب

که بزرگ نفعی و اثباتی است خاطر از اخبار اسوی القدر بر دوازده خود بینی که بسیاری زود را
بالا و دست از زیر دست گردانیده پاک و صفا سازد تا فی الحقیقه بیچ آفت در حریم قدس بماند
و آفتاب عنایت کربانی بر کلبه اخوان او بتابد بلیت بکن بیرون ز دل بر مسواری
بیایی آن زمان سرخدار ایو مکیانیه و جسم خدمت معدن نیکی و نیکنای
مستحق عفو است و دوستگای ملاذنی مثل مشفق بی بدل شیخ محمد جعفر
مستثنی بر ملازم شرطی غیر دریافت بلیت از چه مشغول کنم دیده و دل که در مضم
دل ترا میطلبید دیده ترا میخواید از دست برد و مندرق چه نویسد صبر و شکیبایی
را که مستماع خانه دل بود و یکبار سیگه غارت ساخته و این بی نوار از مباط
انبساط از عاج کرده در شرط رخ انداخته منتقم علی الاطلاق گردن مهره
فراق بشکند تا من بعد رخ به مجروح و دستان نکند و بغیر بند غم فرزند بند نشا ط منصف
مخلصان را شکست ندیده ماحول که تا حصول مقصود این خود بی بود که عبارت از دیدار آن
ثبوت قوت وجود است ابواب کتاب است آیات مفتوح دارند که حکم الکتوب
مختص الاوقات باعث تشکین این تشکین تواند شد اسطرار حاصل بر قیام نیاز محمد شهاب
پایه و پیل غریبی و نامرادی و سوار توشن راست بازی و نیک نماندی است و تا به
در هر مجلس که می نشست یا بر شاطر مانده نه بار خاطر از اینجا که پاوشا حقیق تقدیر تعالی قاضی
با که است اجملت قدر دانی و فیض رسانی زیبا گردانیده یقین که در باره ای منصف تو کم کار نوعی
و مهربانی بلند دل خواهد شد که بر ثانی احوال او محبت و کارانی مبدل گردیده باعث منو
مخلصان صمیم گردد و زیاده چه در تم ناید تا عرصه فلک با تخم و بسط زمین مبر و منیت دارد
محاسن شریفه عقد شکستش بر روی و کمر و تنبعیانش از و چون از صدقات منصفه گردو

۱۸
بسم

خزین مصون باد مکتبه یاز و بسم شمل بر لازم برشکال محترم ریافت
گشت اما این و اما آن مجموعه فصل و کمال بر گزیده حضرت داور میان
ولا در آبیاری حضرت باری بر سر سبز و بار آور باز بعد از عینه و انبیره و
تحتات مشکاشره واضح و واضح گردانیده می آیند از آن ساعت که حجاب دوری و تقاضا
هجوری در میان آمده اشک چشمت و جوشش است و دل مانند در عدد و رخ و من
شماره فراق برق و از رسیدن میخورد و آه غم از جگر چون صاعقه از آسمان میریزد و بیت
رفتی و دور فراق تو چشمم زگر گشت چون ابرو بهار سیاه و سفید و سرخ و از آنجا که
ازین قلیب در و تنهایی و طاقت المجدائی نیست رجاء و اثن از آن دوست صادق
آنست که بر وفق و عده ز و در مرتبت نمایند تا احوال میانی چنانچه تعلیم بکشم و بنشیند
بیت گوی ابرو و گاهی ترشح گوید که باران و بیا در چشم من بنگر بوی شکرگالی را و دیگر غمی نماند
که در نیولا صلاح سرایه تقوی و صلاح میان محمد صلاح بران مقرر شده که متصل و در و از
سجده می باید ساخت و فائده کتاب خلاص بیان فتح محمد که باب استغفار بجا و بجا
فرو نشاند چون قطره نیسان در صدف غزلت جا گردیده اند تکلیف باید داد که در
همین گوشه استقامت گرینند باید که آن سرایه صدف و یقین این مراتب را با ش
ظاهر ساخته براه بیارند مکتبه و و از بسم بخدمت حضرت کتاب
احلاص خاتمه باب اختصاص بیاصل چهره فطانت و خرد سرایه
میان شیخ سنائی شمل بر لازم کتب تحریر یافت صحاف کتب خان
آفرینش که حکمت باغ اولی به عشق ترتیب داده ترکیب نسخه عالم بر خجست و دل او
خاک را در کعبه در و کشیده و شک آینه کند ری ساخت اجرای وجود آن مطهر

و اسرار قابلیت نور حد لقه کامکاری نور حد قنداری زبده ارباب عطف و
 حجاب الهامات غواص قلوب و انانی و عیار دانش و بینائی را بشیر از همت و توانا
 در بعد از جهان جهان شوق که مختصری از آن مطول در میزان تقریر آورده و پس
 از عالم عالم اشتیاق که محلی از آن در دفتر تحریر نگذرد برای گزیده و عقل پسندیده
 میباید بنامد که لغات بوستان خلقت و وفاق بعد از ویری بشام مشتاق رسید
 و در باب سکنه نامه آن نرسیده الارواح که تحفه الاحباب و روضه الاحباب بازان
 خارستان چون باغ ارم بهارستان گردانید و عند لیب باطن را مانند
 شمع شگفتی و نشاط بخشید مصرعه ای وقت تو خوشش که وقت ما خوش کردی
 و در باب خرید نسخه احیای علوم مرقوم بود بهار دانش و آگاهی سلامت اگر چه پیش مخافا
 نگین و دستة جلد این نسخه هست اما از جهت که غلط دیده و بدخط واقع شده خرید نکرده
 بش در همین ایام رفتن خیر خواه به راه جگر خفاق و کنز الدقائق حضرت جیو سکه الله تعالی
 بیک بشت بشت شاه جهان آباد اتفاق افتاد و در آنجا عبد الحکیم نام صحافی که زبرد
 نسخه کتب هفت اقلیم در خانه او توان یافت از آشنایان فقیر است انشا الله العزیز
 اند و صول بدان مقام آید بر نسخه مذکور که بحسن خط و متانت عبارت گذرسته و در جانش
 رفت او خرید در خدمت آن مصباح بوستان فضیلت ابلاغ خواهد داشت ترقیب که سبب
 برین منوال حصول موافقت کیمیا سعادت گلستان دوستی و چارچین یکجتهی را بر خجالت
 حساب شاه نامه ای مرغوب و الارقیمهای میفرج القلوب اسر سبز و شاداب و از
 زیاده چه قصد و بهر بنایت حافظ حقیقی بسایه سایه های یون یعنی دولت
 و سببانی روزی باد و مسکانه سپهر و سپهر بخت سر سبزیت



عظمت آئین شیخ محمد امین عامل فیروز آباد شش بر ملازم جواهر خیر یافت بازار فصاحت
و بلاغت از جواهر سخن آن مردوارید درج نکته پرور سب و لعل معدن معنی طراز
نقص خاتم فیروزی نقش نگین فیروزی تیز و پُر رونق باد از در و دیوار جوت و شد
مفاصت چه بر طراز و که ازین عنسم دل چون مای درشت بیقرار سی گر قمار
است و رخ مانند شاخ خزان دیده پزمرده و زار بلیت بر سر سرم چو
همان کرده که کند ازده بر سر شانه و از اینجا که مقدمه شوق بقید خیر آورد
شتر را در سوراخ سوزن کشید نیست ناگزیر این مراتب باد و اک طبع در اک جوی افرو
بر ضمیر آئینه نظیر واضح و لایح می نماید که مکاتبه مسرت التیام بعد قادی ایام مصحوب نوی زلم
دار و گشته چهره مجوران را که لبان کبر باز رو بو و مانند عقیق و مرجان سرخ گردانید
بحق خداوندی که چوین موهوش است که اگر بقطش روانه در شاهوار و با قوت روح
خاتم و است و بر سطرش ریلک نو نوی آید اریا کبراج سر رشته جان و اتم حجاب
انچه از اراده عقیده از علاج زمیندار خیر و آباد که از بد گوهری باز بساط اطاعت
فراتر گداشته شیطنت و گری را شفا رخ و ساخته و در بی گوناگون جلد و فساد
می باشد و اینکه نظر بر تراد و صلاح خواجه زمر و نیز برین است نگارش بد پر خاتمه
تیمین نگار شده بود و مه بانامی این عقیدت اینها حکم آنکه شبیه در نظر جو چنان جو
نزد و پیش دانش و در اندیش قدری نادر و اما چون فقر و برین سر
مشک خود را کافور کرده و لای احوال این حوالی را بار با لباس امتحان بسته
ناگزیر حرفی چند بخیر می در آرد که باین جمعیت قلیل باین ذیل که بسیاری از مخازن
رفیق اویند در آوین مصلحت نیست و باعتبار سپاه این قذاح که هیچ کی از حکام مشیخ
کنایت از جنگ کردن

و اسرار قابلیت نور حد لقه کامکاری نور حد قنداری زبده ارباب عطف و
 حجاب الهامات غواص قلوب و انانی و عیار دانش و بینائی را بشیر از همت و توانا
 و در بعد از جهان جهان شوق که مختصری از آن مطول در میزان تقریر آورده و نسخ
 از عالم عالم اشتیاق که محلی از آن در دفتر تحریر نگذرد برای گزیده و عقل پسندیده
 میباید بنامد که لغات بوستان خلقت و وفاق بعد از ویری بشام مشتاق رسید
 و در باب سکنه نامه آن نرسیده الارواح که تحفه الاحباب و روضه الاحباب بازان
 خارستان چون باغ ارم بهارستان گردانید و عند لیب باطن را مانند
 شمع شگفتی و نشاط بخشید مصرعه ای وقت تو خوشش که وقت ما خوش کردی
 و در باب خرید نسخه احیای علوم مرقوم بود بهار دانش و آگاهی سلامت اگر چه پیش مخافا
 نگین و دسته جلد این نسخه هست اما از سخت که غلط دیده و بدخط واقع شده خرید کرده
 بش در همین ایام رفتن خیر خواه به راه جگر خفاق و کنز الدقائق حضرت جیو سکه الله تعالی
 بیک بشت بشت شاه جهان آباد اتفاق افتاد و در آنجا عبد الحکیم نام صحافی که زبرد
 نسخه کتب هفت اقلیم در خانه او توان یافت از آشنایان فقیر است ان شاء الله العزیز
 اند و صول بدان مقام آید بر نسخه مذکور که بحسن خط و متانت عبارت گذرسته و در جانش
 رفت او خرید در خدمت آن مصباح بوستان فضیلت ابلاغ خواهد داشت ترقیب که سبب
 سیرین منوال حصول موهبت کیمیا سعادت گلستان دوستی و چارچین یکجتهی را بر خجالت
 حساب شاه نامه ای مرغوب و الارقیه های میفرج القلوب اسر سبز و شاداب و از
 زیاده چه قصد و بهر بنایت حافظ حقیقی بسیار بهای بهای یون یعنی دولت
 و این نسخه را روزی با و مسکا میسر و سیم بخت سر سبز است



باز چه ایست طفل فریب این مشاع و هر بی عقل مرد آنکه بران مبتلا شود و بهین اندر
 بهرندان گروانایان روشن ضمیر کار آخرت را مقدم دانسته و سیم این در اینست
 و اگر بر اینیم و انگشتی شمارند و اشرفی و روپیه مثل خرمهره بخاطر نمی آرند و حجت بخالت
 بقدر حجت بدول راه نمیدهند و در هم انباشت درم سنگ و زنی نمی بندند و بهرین آن
 بی نیازی چه سرفرازی که حاصل نگزیده و کدام را از سر بهر که بر ایشان نکشیده و طبع
 آیدل طلب مال آنرا دنی است و افزایش مال نیز کبر و منی است و از کثرت مال بی نیازی
 نشود و مردی که ز مال بی نیازی است غنی است مگر آنکه پانصد و هشتاد
 بخندست فیض منقبت صاحبزاده والا جا به بیان رحمت الله در تلازم بیان
 مهربان قیاض زمان سلامت بعد از اظهار لوازم جان سپاری و انکسار
 سیدار و که در و نامیده الا باعث سرخروی این بی برگ و نوا گردید و در
 پانزدان نقره که امر شده بود صاحبزادگان اینها ازین جهت که برای بعضی مقاصد
 با هم تراش و خراش دارند بکنند رفته اند بنابران لعل چند نمبره پانی را در
 خیر نگرا که بچون خود و الجلال او را در هر خود و دستگای کمال بخشیده و
 فرمایش نموده که پانزدان خوش اسلوب که مرغوب طباع و قلوب باشند و در
 ساز و متعاقب که تیار می شود بخندست و این بر که تا ببلوغ میسر
 نروده چه عرض نماید مگر آنکه در هم بخندست و الاست
 و الاستام شیخ محمد ناصر ششگل بر تلازم عناصر آخرت یافته
 و قد تعالی ذات شریف عنصر لطیف مشفق مهربان مگر هم سیم
 الاستان را از با و حوادث دوران در و ۱۰ بهر و خفا و آفتاب و

۴۳
 قیاسی و منقح کرایم و در نوشته موجب آبر و سیاه عا کسار به حقیقت
 گردید آنچه در باب آمدن عقیده تشدد بی ریا ایا رفتن بود استنبال امر
 سعادت و البته میخواست که در آن خدمت لازم البرکت گردد و لیکن چون
 از ماکه آتش از حرارتش دام میگیرد مانع آمده افشا و اقد اول هنگام باران که فی الجمله
 بر عودت هوا میشود بلازمست کیما خاصیت بهره اندوز خواهد شد ملت آیم
 و یو یو یو یان پویان و عشاق صفت وصل تو جو یان جو یان و تا مو آئید ثلاثه از ربع
 عناصر ترکیب پذیر است وجود فائض الجود آن یکتای دوگون قیاض جهانیان
 سکا شریفه هم خدمت اغری شیخ محمد شعل بر تلامذم حواس حنه تحریرت
 نیز و لها سر پا خیمها سلامت بعد از اشتیاق ملاقات بخت آیات که زبان مستلم
 بیان آن عاجز است کشف خاطر خطیر گردانیده می آید مدت است که خبر فرحت انتر
 فرزند فخران حلقه گوش نشده و ذایقه دوستان یکدل پاشنی یاد آوری حلاوتی
 ملاقات بر خلاف گذشته چشم از آن قریه با صوفیه تکتا تاسه آرزوی موصلت سر
 بخت است یاد شامه دوستی و دماغ یکینی را به نسیم قائم غنبر شامه معطر و
 سر بر اند منکاتنه پیچید هم بعین فرزاینگه جبهه ایگانه سعید نام
 شیخ ابوالزب ساکن بگرام شعل بر تلامذم تیر و کمان کتسر ریافت
 فارغش میدان یکتای غنایب ساختار داناتی جدد دل صیغه مردی مرکز دایره همدی
 سواد از کیش کش چرخ کج خرام در حلقه حمایت ملک العللم بوده بهم آغوش شاهد هم
 پسند بعد از دعوات فرادان و تحیات بی پایان مبران و عیان نموده می آید
 لاجلوت پیچوری دل چون احوال پیکان خوردگان بی سپرد و در بخوری

باز چه ایست طفل فریب این مشاع و هر بی عقل مرد آنکه بران مبتلا شود و بهین اندر
 بهرندان گروانایان روشنی ضمیر کار آخرت را مقدم دانسته و سیم این در اینست
 و اگر بر اینیم و انگشتی شمارند و اشرفی و در پرتو مثل خرمهره بخاطر نمی آرند و حجب خال
 بقدر حجب در دل راه نمیدهند و در هم انباشت درم سنگ و زنی نمی بینند و بهرین آن
 بی نیازی چه سرفرازی که حاصل نگردد و کدام را از سر بهر که بر ایشان نکشند و طبع
 آیدل طلب مال آنرا درونی است و افزایش مال نیز کبر و منی است و از کثرت مال بی نیازی
 نشود و مردی که ز مال بی نیازی است غنی است مگر آنکه پانصد و هشتاد
 بخت نیست فیض منقبت صاحبزاده والا جا به میان رحمت الله در تلازم بان صاحب
 مهربان قیاض زمان سلامت بعد از اظهار لوازم جان سپاری و انکسار
 سیدار و که در و نامیده الا باعث سرخروی این بی برگ و نوا گردید و در
 پانزدان نقره که امر شده بود صاحبزادگان اینها ازین جهت که برای بعضی مقاصد
 با هم تراش و خراش دارند بکنند رفته اند بنابران لعل چند نمبره پانی را مزرع
 خیر نگرا که بچون خود و الجلال او را در هر خود و دستگای کمال بخشیده و
 فرمایش نموده که پانزدان خوش اسلوب که مرغوب طباع و قلوب باشند و در وقت
 ساز و متعاقب که تیار می شود بخدمت و این بر که تا ببلوغ میسر
 نروده چه عرض نماید مگر آنکه در هم بخدمت
 و الامتام شیخ محمد ناصر ششمل بر تلازم عناصر آخرت یافته
 و قد تعالی ذات شریف عنصر لطیف مشفق مهربان مگر هم سیم
 الامتسان را از با و حوادث دوران در و ۱۰ بهر و خفا و آفتاب و

باز چه ایست طفل فریب این مشاع و هر بی عقل مرد آنکه بران مبتلا شود و بهین اندر
 بهرندان گروانایان روشن ضمیر کار آخرت را مقدم دانسته و سیم این در استقیم
 و کلام بر نیم و انگشتی شمارند و اشرفی و روپه مثل خرمهره بخاطر نمی آرند و حجب خال
 بقدر حجب در دل راه نمیدهند و در هم باشتال در هم سنگ و زنی نمی بنهند و بهرین آن
 بی نیازی چه سرفرازی که حاصل نگردد و کدام را از سر بهر که بر ایشان نکشود و طبع
 آیدل طلب مال آنرا درونی است و افزایش مال نیز کبر و منی است و از کثرت مال بی نیازی
 نشود و مردی که ز مال بی نیازی است غنی است مگر آنکه پانصد و هشتاد
 بخت نیست فیض منقبت صاحبزاده والا جا به میان رحمت الله در تلازم بان صاحب
 مهربان قیاض زمان سلامت بعد از اظهار لوازم جان سپاری و انکسار
 سیدار و که در و نامه الا باعث سرخروی این بی برگ و نوا گردید و در
 پانزدان نقره که امر شده بود صاحبزادگان اینها ازین جهت که برای بعضی مقاصد
 با هم تراش و خراش دارند بکنند و رفته اند بنابران لعل چند نمبره پانی را مزر
 خیر نگرا که بچون خود و الجلال او را در هر خود و دستگای کمال بخشیده و
 فرمایش نموده که پانزدان خوش اسلوب که مرغوب طباع و قلوب باشند و در وقت
 ساز و متعاقب که تیار می شود بخدمت و این بر که تا ببلوغ میسر
 نر یاده چه عرض نماید مگر آنکه در هم بخدمت بخدمت
 و الامتام شیخ محمد ناصر ششمل بر تلازم عناصر آخرت یافته
 و قد تعالی ذات شریف عنصر لطیف مشفق مهربان مگر هم سیم
 الامتسان را از با و حوادث دوران و در و ۱۰ بفرستاد و آنرا در و

در سنگات است صفی خاطر بجانزه نشاء مثبت باد مکار تیره بسیم بخدست
مهربان شیخ محمد احسان مشتمل بر صنعت ایراد حروف تنبی که هر حرف
سبیل تحفیس آید به بیت در از تو سر اسیر تر و دو چراغ غم بی بزم تو خون یکجا در خشم ایام
الف قامت این گوشه گزین تنهایی از پاره الم جدائی آن تاب نهر ارجندی و شادمانی
سپهر بندگی مانند خلقچه چشم خنده و حالت این ره نور دباوید آشنائی از شدت
بحران آن جمیع بخش سر سیمه طارن چون زلف خوبان پریشان گردیده جگر از سر
دارغ که از هرن موخون می تراود چون مرغ نیم سبل در پیشش وضطر است
ازین درد که آه سرد و رخ زرد بران دال است شب روزه در التهاب و تشنه
بر انداخته و جان متاع صبر و شکیب را بیرون ... انداخته
که شدت معارف و الم مهاجرت که کار این زاری تسکین با دم داپسین رسای
منفسل تجرید و تقریری در آید بهیت قلم بر داشتیم ازنا صبور ی که شرح این دل چو
ولی زین قصه دستور و جانگاه قلم لرزید گفته چون نویسم جامع التفریق
از دور لطیفه انگیزد که حجاب ملبعدت از میان بر خیزد و شرف ملاقات اشرف
این همه شدت و کلفت بر طرف شود بهیت چونک از هر برگ من نوزده عشق
اگر بت افکنده سر رشته وصل تو در جنگم بالفعل از ان حد نشین ابلیت تر صد
که یکیمیای یاد آور می صاد وجود این بی ریاز گردد و بهیت لطف تو کیما است من
چوس + هر مس که یکیمیار سد ز گرد و اعضا دامن از زبان اخوی محمد طاه
ظاہر شد که شیخ محمد وغیره مدعیان دوستدار به محمد امان و شیخ برخورد و دیگر
واوه بران آورده بودند که گوای در مرغ واده حق خیر سال پایال نمایند ان

دفع الخلق و جامع الخلق بالغ آمده آری سوای ذات پرمهر آن ستوده و هر در آن
 شکرست که بخت غایت غور گشت زار و آب غلغلان شاداب دار و فاعل شقی
 در دولت آن غنچه ای فاف مردی و مردت بدعای اعتکاف گزینان گوشه نامردی
 بفراید ملاذ اینوز آن منحصان بنحو ایند که مردم دیگر فریفته ز ساخته گویای کذب کلام
 دروغ کار از پیش برند توقع از لطف عظیم است که چنانچه سابق از منع و زجر و این
 آن صاحب دست ازین منصوبه پریشان گوناوه داشتند اکنون نیز معقول نمایند که طریقه
 باطل بگذراند بر سر که وادای ای باب حق آخر بنگار بطلان میگردد و بیشتر نوید معاد
 بار چشم بخت بیدار باد و توسع و و هم در مراسلات **مسئله اول**
 شش بر ترک الف و حصول کتب مرغوب معدن یکجندی و خصوصیت مجرب غیر حلت
 و قوت شیخ رحمت موجب بخت و سرت گشت بخت قبول کردن نسبت ستوده
 بر فرخنده رود و هر چه بجهت عمومی خود که مرقوم غمخیزین رقم نموده بودند و در خوشه
 قبول کرده متهم طلبیده پسیده شد و شیخ شریف و پیچیده و ز سید و بیون گفت بر طبق شریعت
 می دست مصطفوی بر دوزر قومه نسبت میفرکنند **مسئله دوم** شرح بر کتاب
 زیارت خراف خزینه ازل خازن گنجینه لم یزل نفوذ نفیس عشرت و شادابی
 در کمال آن در کارگاه آن مجموعه شرافت انسانی جامع کمالات عا
 وحید و بر بکانه عصر شیخ محمد ضیا موجود و مباداراد شوق دیدار فرخنده آثار را
 بایستی و آرزوی تقای فرحت اقرار غایتی نیست بیت شمار شوق ندرت است که
 بخت است و جز اینقدر که در علم سخت آرزو مند است و این و متعال زود دیدار نماید و ملاذ
 آن ایام که این سبب در لکنه زنده از السنه عوام سموع گردید که رفعت و عوالی نزلت
 بنان کجا

شیخ شرف الدین راجست امینی و فوجدار بی چکا که کوزه و دیگر متعلقه قبول و کلاه سحر
 عالی مقامی بنظر رسیده و از آنجا که فواید عوام را اعتقاد نشاید که امیدگاه خوان شیخ حرمیت
 بهوشند نام علامه خود را به جهت تحقیق آن و خدمت خفایق و معارف آگاه افادت و کمال
 بیان نورانی که عوالی منزلت را در خدمت ایشان اعتقاد تمام است و تا در پیشگاه
 قلمی نمود که آنچه شنیده میشود و مقرر آن بعد از آن است از آن هنگام تا اینوقت که در ده
 گذشت میل و بهار در انتظار اثر سی از آن مقدمه طایر گشت از آنجا که مردم و
 و عوالی دستگاه شیخ سعداقد صاحب اکثر طوفان و آمدن است و از آن موقع که
 آن سر حلقه عالی رایان یکی از آشنایان خود را مرقوم نمایند که کیمیت نصبت دستگاه
 شیخ معز الیه تحقیق کرده و مندرج سازد و زیاده چه نویسد هر اسلحه سیم مشعر بر ترک
 تا از طرف شیخ حشرم تحریر یافت نشاط خاطر و انبساط باطن و نظایر آن برآید
 انفس و آفاق عنوان صحیفه وفا و وفای سالک بیمل معاینه باونی طریقه
 خدا و این ملاذذ و افق محض صادق و روز افزون باد و شرح شوق آرزو مند
 و دیدار فرخی آثار که مانند حسن بخلات آن مقبول بارگاه علی الاطلاق پایانی ندارد
 مشغوف خاطر خطیر گردانیده می آید و در آن هنگام که آن سر بایه فضل و کمال
 و بدن مجتبان و فادار آمده و کلیه اثر آن این بخت را بنور جمالی شریف بنور نورانی
 این ره نور و بادی اخلاص میان آن قدوه و دانیان معنی طراز عهدیه شده بود که
 او اعلیٰ هنگام بهار که فراسف باوصا بساط زمین را بفرشش زمره دین بسیار آید
 و مشاطه روزگار شاید آن چمن و نوربان گلشن را بگلکه سبز برآید بزم سیرا قبول
 بگلکه ایند اعی با بجز رسیده بعد از آن بر سر صلاح مجتبان بکینک و بیکر و باشد طمان
 بیکر و دعا

مستوفی خواهد شد لهذا الحال که موسوم به پادشاه در رسیدن پادشاهان صادق الوداد و بر طبق وعده قرار داد میباشند جوین راه آنفیسر آگاه اند مامول که نزد و بقدر هم نشاند از مردم گردانند و پادشاهان جانی را از نگرانی و آرماتند و داده مخلصان بخدم بران مفر شده که بعد آمدن آن معدن اشفاق اول قدوه در ویشان آفاق شاه عبدالرزاق که بجهت شکر اول شناسا از شغل این داری می توانا کناره گرفته در موضع با نسا بزرگ حق و با و صانع مطلق مشغول اند باید دید و گل فیض از آن گلشن ایقان باید چید بعد از آن اگر صلاح آن سرمایه صلاح خواهد بود جانب قضیه سلون روانه شده مرشد کامل و دی آگاه دل زبده عارفان حال و سلیف شاه اشرف را سلاطین تقایب و فائده کوفین حاصل کرده شود و اسلام هر اسلحه چهارم به برادر مستوفی سرمایه جان و دل محمد حاصل مشبک بر ترک تا آخر دریافت برادر عزیز و افریز محرم اسرار حقیقت واقف غوامض طریقت بهر چه شاید مخطوطات و از آنچه نباید مخطوط باشند بعد از مراتب شوق که با فوق آن متصور نیست مخفی نمایند شنیدند آن برادر فرخنده فرجام در آن هنگام که این نمودینه بود و خلوت در بر روی خود از جهان بسته بود و در قضیه بجزو آمده بودند و گوی که آنکه با جانب آگاهی و مبنی باز را می شدند ازین معنی بسیار ناشف روی نمود و در جهت حرمان بهر از ملاقات بهمان و بسیار مغل و مانع خلوت نیست چنانچه گفته است خلوت را و اغیار باید از زیارت پویشین به روی آمدنی بیارند بهر حال بعد از این بهرگاه بیانند فقیر را در حالی که باشد اطلساع داده بلاقات بهجت سمات خود و مسرور سازند بهرگاه بعد از ملاقات و دستار نیست چه خط کند خضر از عشمه جاد و ان تنها

خود امضای حضرت آیت الله العظمی بروجردی مد ظله العالی
در این تاریخ است و در روز دوازدهم شهریور ماه ۱۳۴۲
تقریباً غلام و صومرا را به دست یک کسین و پنج معلم بنی علماست

مراسله پنجم نجست و سینه برکت مخدوم عایه شیم حافظ ابوالقاسم
مشتل بر ترک جیم تحریر یافت حافظ حقیقی ذات فیض سمات آن نور بخش
دین زینت افروای بزم یقین فروزنده شیخ علم و کمال فرازنده لوای حلم و فضائل
ظلمات قلوب را بجای تاریکی خاطر را مشکبوی و رنگینای فصاحت گوهر گران بها
کان بلاغت سرآید و منشوران باریک بین سرگروه دانایان دقیقه گزین را در حفظ
و عنایت خویش داشته فیض بخشای عالمیان را در بعد تقدیم صاحب تسلیم کرم
مستقدان صیقل بخش سر و صافی زین و خاطر مبرگزین میگردد اند که قبل ازین فضائل
و کمالات دستگاه میرسد تقدیر نوشته بودند که قبل ازین نشان را سخاوت و اعتقاد و کرم
و ائین الانقیاد منازل شناسان لم قدس حقائق دان عالم انس و طبیب
خورشید فلک معرفت میان صاحب سلطنت تعالی بفرخی و فرخنده
قطع منازل و طی مراحل نموده شانزدیم در بقعه بلده دلی را بقعه و تمهید
رشت گلستان ساقند و عقرب بخیر و خوبی عنان انصاف بطرف بلده گلشن
میسازند باز تا حال که مدت دو ماه گذشت نسیم خبر از آن گلشن فیض رسیده و زیور
سای و رنگینه اتفاق افتاده مصدع میگردد که اگر کیفیت تازه از آن آستان فیض
رسیده باشد ارقام فرمایند که خاطر حقیقت تاثیر انگیزی است زیاده ابرارم زلفت
مراسله ششم به زنده و دوستان سینه ریاضیه مشتل بر صنعت ترک
ماحتسب یافت مخلص پرور و دست نواز امراسله ابتیاج بخش بدست
المنش شیشه و رود و فروخته کلیه تاریک و دوستان ضیا بخشید آنچه از راه
شیخ این که این اسلاص گزین اسدال غله زمین تسلط و حاکم باشد

گذارده بود خواه است نمیدیدم مردم خانه مشکین شامه گردیده بود و من بمانا
 مالیت غیریت این داعی بالآخر متعلق نیست لیکن کیفیت هیت که در جن ثل نم
 قرار ع آنجا هفت روز پیش بق دستگردن بشار الیه داده بود و از هجرت که بهائی
 ایشان با وجود انقباض و عده در ادای آن اجمال میکردند غلام این فصل عوص
 غیر خیر نگار داشته درین صورت تقصیر فقریت توجه نموده موی الیه استعقل فرما
 که این او بدید و عده خود برود و عجت مرد آدمی را بد نام ننگد زیاده زیاده است
 مرا سله هفتم شریعت و فضیلت پناه قاضی قصبه بر بیست شغل بر ترک
 تر یافت آنجن شریعت غار و محفل ملت بیضا بود و شریف و عنصر لطیف
 ریت دیوان عدالت زینت افزای ایوان نصفت عده ارباب اسلام و امان
 اسوده اصحاب صدق و ایمان حامی طریقت نبوی و شریعت مصطفوی حضرت اجم
 رونق گیر و جلایز یاد بعد تبید مراسم عقیدت و تشیبه لوازم عبودیت و مروض ایضا آفتاب
 منبای میگردد که حامل عریضه نیاز محمد علی یک منزل حوتلی در قصبه برلی دار و برستد
 عیبه القوی ساکن قصبه مذکور بغرور و جاه و ثروت اورانان توان و کم قوت شمرده بزور تسلیم
 این چاکر کرده رجا است که درین باب توجهی مبذول گردد که دست مستعدی کو نامه
 این مرد مظلوم بین توجه شریف بحق رسیده بشکریای طلب اللسان و غیبت
 شد و دولت جاوید غلامی که کنا و مرا سله هفتم بلاذری استظهار می
 میان ایشان است اند مشعل بر ترک وال تحریر یافت ملاذامعاذ ابو حوصل و لطیف
 حلقه ریاض خلوص مجبان سراپا خالص نصارت پذیرفت و غارتان خاطر مجبان طایر بل
 که باریان مستحق این برای خشن حارثه متصل محل این اثبات ثبات فتنه استظهار اسکان قابل حویلی

[illegible]

مستل بر ترک را تحریر یافت عنایت آتی و توجہات شایسته ای شامل شود
مال قطب فلک است و بهوشندی نامید سہای شمت و بخت بلند ی ناصب
اعلام ابالت نام تمام بسات اقبال و معالی پناہ شوکت و عوالی و دستگاه
خان گنج الشان محمد و مخلصان باو بعد شین شتیاق صحبت لازم الی بیت کہ تعلیم
نیکی شد و باطن فیض موطن بنودہ کہ خاص صمیمی از خدمت دیوانی و عوالبہ الی آریا علی
آمد و در شہرستان پیشگاه خلافت و جہانبانی ماندہ و بعد از آنکہ حقیقت دین و دیا
بنودہ من کل الوجوہ پیش مقصد این سہ سہ بود و بوضوح پیوست خدمت دیوانی صورت
ملتان خلعت عنایت پوشیدہ داخل صوبہ بندہ نظم مقامات آنجا مقید گشت خان
بلند مکان سلامت بندہ زاوہ محمد نقی بخت شادی کنجائی خود و غریمت وطن را
چون آن نواحی بان عوالی پناہ مقر بہت ہذا مقصد ع اوقات سامی میسر
کہ بخت مطلبی مقصدی کہ مخلص بان شوکت پناہ تصدیع و بد توجہ بندول فول ہند
داشت ایام بکام باد ہر اسلہ یار فرہم بخدمت صدارت پناہ شیخ آبان شد
مستل بر ترک را تصدیق نشین چار بابش صدارت و اعلال و وسادہ آریا بخش کمال
چون شہرستان بقیاس مضامین علما گو بر سرخ قرطاس فضیلا مقصد بکارم اخلاق مورد مرجم
پیو ارہ بر منقہ صدارت و کارملی جلوہ گر باشند بعد دعای ترقی عمر و درجت و شوق بند
وافی بخت روشن راسی جہان آری میگرداند کہ قدری وجہ مدو معاش میشت و سہا
پناہ شیخ صدر الدین کہ این اخلاص بنا و رابطہ اتما و دارند بموجب فرمان عالیسان در
قصبہ قدر بر مقر بہت صدر سابق بنا بر عنادی کہ با شہر الیہ داشت و در اولن تصدیق
خود و اغراض بندہ شیخ مقصد و رنج است کہ برای مقصد صدر مخصوص صدر العند
چشم بختی

۳۴
بر دو دین اثبات خدمت صدارت این سرکار بآن صدر القصد در دولت و افتخار مقرر شده
باستماع ملاحظه فقیرسانی سامی متوقف شده بخد مت گرامی میسر مامول که توجیه و جبهه
مستدل داشته بتصدیان بفرمایند که تصحیح نامه بهر خاص بدیند و بعلمت عدم تصحیح
پشتین مشرطن احوال این مرد مسکین نشودند فلکمد و دیاد هر اسلمه و و از و هم
مشتمل بر ترک سین عزیزیافت آفریننده لوح و قلم آن عطار و فلک
خبریت و بهوشیار به مشتری اوج رافت و کامکاری گنجینه و بهر
درایت و دانائی منتخب مجوعه فطانت و بیانی را رقم پشانی ابیت کاتب ادرا
آدمیت زبده تخیل عطف پیرای بهیه رای را کامروای مطالب حجاب دارا
بعد تنای موصلت که محلی از ان مفصل گذارش و نگارش نمی پذیرد و میزان بانی
کنجاش نیکی و بر ضمیر گانگی تخمیر پیدا و بهر دیاد که درینو لا پروانه در گاهی بهر نواب
جمده الملک مدار اللهم بنام وزارت و خالی پناه و در گردیده که مبلغ مطالبه مذکور
درگاه خلایق پناه به موجب فرد علی و بهر مشروط و وصول در آورده داخل خزانه عامه نمایند
که ملاحظه شده پناه و بهر مشروط و وصول در آورده داخل خزانه عامه نمایند
میدانند که زیاده از صدر روپیه خواهد بود و بنابر آن مرقوم قلم محبت میگوید و که این
مراتب را تحقیق کرده بر نگارنده معلوم شود که متصدیان در بار جهان و در
زیر از کدام بابت نوشته اند ایام شادمانی و دیر بمانا و هر اسلمه مشرط
بخد مت اخوت و عطوفت پناه پیشخ عنایت الله مشتمل بر ترک شین تخیر
یافت جمیع صوری و معنوی قرین روزگار خجسته آثار محبت و
عطوفت پناه زلفت و مکرمت و سگاه طراز آسین لطف نگار گران لطفند
نقش نگار

شیع عاقبت و مهربانی مجمع رحمت و قدر دانی امید گاه اخوان پناه برادران باد

بعد از ابراز مراتب آرزو و نیاز و اظهار لوازم عجز و انکسار مرفوع خاطر عاقل گردانیده
می آید که وصول مفاوضه واجب التکريم و ملاحظه لازم التعظيم که محتوی بر خیریت ذات
خجسته صفات بوده موجب اکتون مسرت و باعث صنوف بهجت گردید اینجا از پیشتر
زمین متعلقه محمد یعقوب که برای سخن جوئی مطلوب است و اظهار دلیله یا معمار که بر تقدیر
آید از زمین موقوف جوئی باین پسندیده ترتیب می پذیرد و الا کج میگرد و مرقوم خجسته
آید و دیده بود و مهربانان ابروی الیه زمین خود را بخوشی و رغبت دست آن گرامی عاقبت

شیع نماید پس بکار زمان بفرمایند که وجه قیمت برسانند و این زمین را بستانند و دو صورت
مردم رضامندی را و دار غصب تعدی نشوند که حسن عاقبت را زیان دار و آرزو
خانه پاک نیست حق تعالی سکینه جوئی را راست و درست دارد که پذیرگان گفته اند
دست خجسته میزانی و خود سازی بزرگانه سازی و زیاده جبارت از حد ادب

بسیار امر اسلحه چهار و سیم مشتمل بر صنعت ترک صادر تحریر یافت حکیم
پس الاطلاق آن مرهم بند جرح و دل خشکان گره کشای کار فرمایان
سپهر خدایت و بیرونزی استقلیوس و دراتی جالینوس زمانی یگانه آفاق حکیم
عبد الرزاق را فرحت بخشای ارباب قلوب دار و بعد آرزوی دیدار نیست آثار
و شوق ملاقات بهجت آیات که فوق البیان است مرفوع ضمیر میزبوده می آید از آن
سکام که آن آرام بخش خود اطرزین از موضع سورج پور جدا شده جانب بلده لکن توفیق انداز
اصل خیر مال اطلاق ندارد و دل اتحاد منزل انگارانی است چنانچه از جهت انتظار آدم را خجسته
خجسته و توفیق نیست که با دو قلم سلامتی ذات ابریکان و درستان ششهم را خوشنودت

نه خجسته با کمال حسن و ادب

استماع و تسمیع ۱۰۰ که از آن رفته و نفی آن که اجتماع با کثیر و شریف ۱۰۰ را بر کم استوار کردن بدین گونه کردن که در آن هم اجماع بهم نرسد و تشدید نماید فی مقدمه بر آن ۱۰۰

از دقایق صوبه بنگال عرض اقدس اعلیٰ رسیده که بسالت دیانت پناه بشارت خان
قلعه موضع سری نگر متعلقه زمینداری سمری معتمد را محاصره کرده بعد مجاری بی پایان
و ترودات نمایان مفتوح ساخته زمیندار مرقوم را با بسیاری از سرداران آن قوم
که رفیق و نوکر او بودند قتل رسانیده و سیادت پناه میر محمد یار گارسونخ نگار ایجاد فرمود
علیه سوختن معروف در شش کشته که زمیندار راجه رام نام از معاندان آن حکومت بوده و حاکم
و کار کرده از هم جدا شده و بعد کشته شدن او کان خان شار الیه آن قلعه را تصرف نمود
خود آورده حکم بر مردم و فرمان محکم عرایب داشت که بنده درگاه خلایق پناه بان وزارت
و دعوی دستگاه بنویسد که مقدمه فتح قلعه کرد و قتل آن مقهور بواسطی نفس الانزلیاب عالی
قاب معروض دارد باید که موافق بر شیخ قضا تبیین بعمل آید العاقبت بالحق والعاقبت هر مسلم
مبغض بهم بخدست مجموعه فیض فضل شیخ ابوالفضل ششلل بر ترک طاغری یافت
مهرباناً مطاعا و ذرات دعوی پناه دیوانه صاحب میوزی یکصد میگه زمین از برگنه
مهر افغان بجیت خاگانه حفاظت و معارف آگاه قدوده و در بیان ثابت
قدیم شیخ محمد اکرم نوشته دادند خصوصیت اینک جلالت نکجه وبری آنجا با فقر عهد کرده
رفته که از اضنی مذکور را در موضع زید پور متعلقه زمینداری خود پیچیده بدید چون منصب
آن حال بوجود آن معدن فضل و کمال مزین و علی است اما که نهجی لازمه توجه و تاکید
فرماند که چو دبر مرقوم زمین خوب و صالح از سود آن قصبه پیچیده تصرف کسان بخ
مشاء الیه فلک اندر که برقت ترد نماید والسلام هر اسلمه همیشه و هم بخدست امیکایی
شیخ خلیل الله ششلل بر ترک عین عتبه ریافت ظل رحمت و سایه حرمت
قبله توین و خداوند نشانین تا دور فلک الافلاک و ثبات کره خاک

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲

برتر از آنکه بنده گان مشهور باشند و پس از تقدیم مراسم کورنش دست تسلیم التماس
از آن جناب گرامی آن قبلاً الامام جانب قصد نگرام تشریف برده اند از روز و او آن
نواهی میج آگهی نیافته از بخت خاطر فخر انتظار بسیار دار و امید که از احوال محمود
پیام قلمی میفرموده باشند که موجب طمانیت خواهد بود و قبله بن شینده شده که محبت
در انت پناه سار الدین و دین روز بار و پهی تاخته مواسی بسیار بدست آورده اند
اگر این خبر مقرون بصدق باشد چند راس گاو خوب قسم اول انتخاب نموده بگر
که درین سال قبله گاهی شیخ محمد فاضل سلمه تقدیم اسرار و کشتار و از نذر
چه الناس نماید مراسله نوزدهم شتم شتم بر ترک غین تحریر یافت معنی
حرکات علوی روز دین انقلاب سماوی نقش بند و در افلاک نکته پیوند و
اوراک بار یک بین مدارج سپهر برین مراتب پنج منازل پر دین چشم و انش و پیش
ضیای شمع دریا بمواریه از انقراض زمان مصون و محروس باشند بعد از شوق
از پیش کشوفرای و در اندیش باد که در بخولا نوشته رفعت و عوالی پناه
خیر اند متصدی پر گشته شاه پور بطلب خیر طلب رسید و بر وفق آن اراده
که زود و شباب خود را بخدمت ایشان رسانند لهذا مصدع اوقات میگردد
که دقیقه پنج خرد آگاه بنگاه بر سعادت ستار ناموده تا آخر این ماه تاریخی که مبارک
و سمید باشد اطلاع دهند که در آن روز میمنت اندوز را بی این نواهی گردد
زیاده زیاده است مراسله ستم بخدمت عالی شیخ ابوالعباس
بر ترک فارخیز یافت ملاذا اعتقاد و طول مکاتبه بخت پیرا بعت
گردید آنچه در باب نوشتن حقیقت شیخ طلعه موضع بگز متعلقه بنشیند آری مبارک
نام کردن

خیر پذیر خاره رحمت شانه شده بود مهر با حقیقت نیست که تبارخ نوزدهم شهر شوال
 زیب سند دولت و اقبال میر کمال قریب دو کیس از جوانان البطال و در این عصر
 قاتل انتخاب نموده لباس سالیان و در بر کرده اند پیش خود در خست انصوب ساخته
 چنانچه آن جماعه هکام شام در موضع مذکور رسید و بر دروازه قلعه نزول کردند
 شخصان بخیر از معنی مزاحم آنها نشد بلکه توضیح و در ارات پیش آمدند و بعد از آن
 در دو پاس از شب بگذشت چو قی بسرداری میر بهاری از عقب آنها روانه شده بود
 سر آن قلعه رسید جماعه اول که ساسی شعار بودند لباس براس پیش آمدند
 با مردم آنجا ظاهر نمودند که بیرون قلعه عبث گشته می شوم اگر اندرون دریم قبول
 آنکه ترک انبوه جیشی دارد و بهر ای ایشان از جاندی درینغ خواهد بود حاصل کین
 سو به درون قلعه آمدند هر گاه میر مذکور با جمعیت مذکور آن قلعه را کرده در
 نشست و جماعه اول و ثانیه از درون و بیرون شمشیر عالم کرده بر سر
 عادل ریختند و خون آنها بجاک ندلت آمیختند چنانچه احدی از شخصان جان
 سلامت نبردند قلعه با تمامی استقامت و اقسامه و اسلحه در دست مبارزان اسلام آمد
 حقیقت این بود که اقام نمود و خوشی سردار ام رام باذوق السلام مر اسلمه
 است و یکم از طرف شیخ رحمت الله شش بر ترک قاف تحریر یافت
 در غنای سعادت و از جندی بسیار دیده بخت بلند می برخوردار
 کارگزار مستوفی به سیرت جگر بنال گلشن عزت و جاه میان نصرت الله
 رسیده و در پناه حضرت ذوالجلال بوده و خرم و خوشحال باشند بعد از دعوات نبرد
 و آرزوی دیدار فرحت آثار مخفی نماند که صدارت و دعوی منزلت و دیوار اسلمه است

خدمت سراج بخاری برگزیده با نوری بتاریخ یازدهم شهر محرم با جناب تقوی فیضی
 نیم شب در خلوت طلبیده و آنچه باید ارشاد فرموده نصحت کرده چنانچه هماهنگی در سر
 ارادت نگارنده لایزال نوشته میشود که آن بر خود دار خست پوشیدنی و فرسود و مگر ایشا
 نه برای بمرای می مطلوب است بموجب ظاهر میباشند پیاده زود و شتاب نباشد
 مراسله است و دوم بخدمت تقرب عتیقه بانی مقبول بارگاه محمدی ضیاء الحسن و کلبایه شاه
 قادری از طرف قبال و معانیه اسبان محمد خاتم شد ترک کاف تجر یافت بر روشن ضمیر چنانچه
 چند سال بوی اسلام در سر دارد و کامیابی میخواند با واسطه آن غنچه ای که تاج عنوان مناسب
 اقدس اعلی رسیده باعث عفو جرم و صفح ذایم او شود بعد باین سعادت عظمی شرف
 بعلای استبان قدسی در آید تقصیرات و خطایای او بر توبه افسوس رسیده احد
 از اعیان و مقربان بر برای عرض این مقدمه جرات می شود لایزال اراده خاطر او
 در عقده تاخیر افتاد چون سخن دلای آن مقتدای غنی و فقیه پیش اینست و مای پایداری
 تا بر تمام دارد توجه فرموده آنحضرت تقدیر و بعرض رسانند تا خوش طین او بر همه
 ظهور و زکیه آفتاب هدایت تابنده و پاینده باد و مراسله است و سیدوم مثل
 بزرگ لام محترم یافت بر ضمیر نیز زبده خاندان مصطفی اسوه دودمان مرتضی
 صدیقین بزم عزت و تکلیف میرسد محمد این پوشیده و پنهان ماند که بر برادر از
 نوشته شیخ محمد فیروز طاهر شد که فرزندان نکو سیده شیر تابریخ دوم شهر رجب موضوع ملاحظه
 از تصرف کسان میبخت و شرافت پناه محمد فواز بر آورده خود با مردم بسیاری در این موضع
 استقامت در فرزند و صاحب آن شیخ مذکور بر این موضع تاخت نموده و فرزندان بر قوم اخص کرده از
 طریق جنگ عظیم و میان آن فقیر و در اینجای حیرت اثر فرزند آن و ماتار پیش خود خوانده میباشند

بسم الله الرحمن الرحیم

ص

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بهذا قصد می دهد که اگر اراده چاکری در خاطر شریف باشند و و باید رسید و سلام
 مراسم است ششم به زبده و انایان شیخ نعمت الله به ترک واد و تحریف
 ملاذ انجا اعتقاد باشند که بهار که نام شخصی در قصه بازمی پدید آمده
 باظهار آنکه من کیمیا گرم مردم بسیار را در فیه زرا ساخته حتی که آن اعتقاد و مشت
 بان به بنا و اعتقاد می بهر ساینده اند از انجا که شار الیه مردی و غا باز است چنان
 پیش ازین در زبده بریل مبلغی کل از برادران خان عالی شان صالح خان تصرف
 شده که بخیه رفته باید که آن استظهار زینهار از دست آن بکار جام و غا بخشند
 مردم دیگر را ازین معنی آگاه سازند با احدی چیزی یا پیشری به امید کسی بان
 عیار مرابا یا واده ضایع کنند زیاد و زیاد است مراسم است ششم به زبده
 خدمت شفیق ذوالاحترام شیخ محمد نظام به ترک یا تحریف یافت قیض
 عالی منشاورینو لا از نوشتجات حلاص اساس شیخ و اس معلوم شد که هیچ
 حجت گرد و رندیه پرگنت با باقی سرکار باقی آید که از حضور الامع النور
 محمد رضوی برادر فرد می مقرر است بنام کی از آستانیان خود میگردد و رضی
 وزارت و عوالت نیز از انجا که این بحیف را در خدمت دیوانه
 خندان عبودیت و روشناسی نیست و محض بر قطعه آن مراد بخش نامیران
 و شادان میباشد امیدوار است که درین باب نوعی طریق الطاف سعی مرعی گردد
 خدمت آن محال به برادر عقیدت سگال بحال باشد عمر و دولت و ترقی و ترقی
 مراسم است ششم به زبده به ترک یا تحریف یافت عروس مطالب و تقاضای
 ملاذ بهر آن استظهار و دوستان خوارج محمد خان بابعد الوفا شوق و شوق

این را می گویند که ازین در زبده بریل مبلغی کل از برادران خان عالی شان صالح خان تصرف شده که بخیه رفته باید که آن استظهار زینهار از دست آن بکار جام و غا بخشند مردم دیگر را ازین معنی آگاه سازند با احدی چیزی یا پیشری به امید کسی بان عیار مرابا یا واده ضایع کنند زیاد و زیاد است مراسم است ششم به زبده خدمت شفیق ذوالاحترام شیخ محمد نظام به ترک یا تحریف یافت قیض عالی منشاورینو لا از نوشتجات حلاص اساس شیخ و اس معلوم شد که هیچ حجت گرد و رندیه پرگنت با باقی سرکار باقی آید که از حضور الامع النور محمد رضوی برادر فرد می مقرر است بنام کی از آستانیان خود میگردد و رضی وزارت و عوالت نیز از انجا که این بحیف را در خدمت دیوانه خندان عبودیت و روشناسی نیست و محض بر قطعه آن مراد بخش نامیران و شادان میباشد امیدوار است که درین باب نوعی طریق الطاف سعی مرعی گردد خدمت آن محال به برادر عقیدت سگال بحال باشد عمر و دولت و ترقی و ترقی

۴۳
 مشورت خاطر خاطر آنکه در آن هنگام که منقضی شده است برگشته نگرانم استقامت
 داشت مبلغ یا نقد و پیه بر دامن بعضی دیهات بود عده چهار ماه و سنگدان و دود
 آنجا قادر بیان انشای مدار آن برگشته از عزل سواخواه بعد از رفت و شرافت پناه
 خواجه محمد ماه تعلق گرفته خواجه مذکور قرار داده بودند که مبلغ مسطور بر عده مذکور
 بر من وصول در آورده رساننده خواهد شد بعد از آن توجه کردند الحال که الحال
 در قسم با تمام خدام و الا مقام در آمده ابراهیم گفت که بلا زمان امر شود که آن زور
 رسانند که از کرم خدام و در نخواهد بود و السلام قسم سوم و در رقعات
 در قول مشتمل بر حکمت تبیین لفظی و احب الی کتب و کوفایض الجود آن
 و در او باب آفتاب پیش خدا و سرایه سید و صلاح محمد صلاح را بر بساط انبساط
 کرد و در بعد دعای مدعا آنکه وصول نامه می موجب حصول شادمانی گردد
 من مندرجه در جبهه ضریح یافت حسب اشراف آن شمشاد حدیقه و در او یک
 کتاب خرید نموده بدست عبدالرسول رسول ساخته امید که هم برین منزل
 یاد آوری که هر آینه آینه صدر و جوی آن نقد و آن بر تو خواهد شد اگر من بشن این
 من بی تکلیف باشند رفته و درم مشتمل بر صنعت لفظ غیر منقوط و احده
 درم و در او طره عامه سدا محمد عاقل بر او بر و در در عاقل سلام محمد اسلام
 آینه معلوم دل معلوم گردد که در او داده هر که را روح آگاه و در او
 بدو غایب کار مردم در اکت کرده الحمد لله که دل مکرم و در کل امور الطلوع
 در الهه که حاملی مرسله محمد کامل اراده در گاه و الا کرده و در بر علم
 در و تال که در ماده او رسم کرم صادر گردد که مراد او در عرض حصول رسد

[illegible]

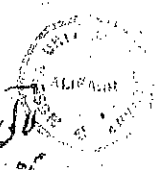
[illegible]

که رساله غریب که بانها عجیب بودم گردیده بعنوان پسندیده و آئین برگزیده صورت
 پذیرفت و این صحیفه فی نظر که بهنشدنهای بدیع مرقوم شده و بطریق خوب و
 مرغوب با آن تمام یافت برخطش به خطی دیگر زیباست و هر یک کتبش سینه طبعه در
 بهمن سال فیاض تا انقراض زمان و زمین این ریاض رنگین را بهار قبول و بهار
 فطانت آگین تازه در میان قطعه تاریخ صد شکر گز غنایت و ادوار و الجلال
 شد ختم این رساله رنگین جانفزاد از بهر سال او چو بگردم تا آتی به دانش بگفت نسخه والا

۱۳۵۳۲

تمام شد

الای شاهوار سپاس به قیاس نذر جناب صلیت که از کقطره آب هزاران گوهر آید فائق
 آفتاب بصورت وجود و در آورده انشای عجائب مصنوعات و غرائب مبدعات بر قدر
 او و بیلیست روشن و جوهر زوهرت و نقبت نثار حضرت والای گوهر خانه خیریت که
 ذات بابر کائناتش ملائم ضلال را کینه بود کرده نشر کرامات متابعان با جاده و جلاستون
 انشا این کون و مکان حقی است مبرین و یرین ایام شته بهار علم و هنر التیام حسن جلوه افروزی
 متفرد کتب مطبوعه حسنی انظار شایسته زار و کس بهار گردانیده و هر یک از این بجز
 سر کشیده شاه و اب کن گشتگان و اوی متفاده گردیده چنانچه الحال نشانه مجوه صنایع گوناگون
 و معدن خزان و بوقلمون و سوسه به انشا عجیب که اسم بهی است و هر فقره اش هم جنب یک
 و طفره جشی و تصحیح کترین فلاق نالید اید کوی است روی مقبول احمد گوپاموی صایه
 شرک غنی و غوغی صحیح و جلیه کنایه شیش عبد اللطیف صاحب وطن قصبه و نانی علی
 بنایخ نیم شعر جاوی انسانی سینه بکزار و دو صد شصت جبری قباای الطباع و در کتب
 علی و کلب و نویجه و بعد قطعه تاریخ از انشا عجیب مطبوعه و حسن طر و وضع الی
 گفت تاریخ طبع آن مقبول و گشت انشا عجیب مطبوعه



CALL No. { ۱۹۱ } ACC. NO. ۱۳۵۳۲

AUTH { ۵ } (R) { ۵ } (R)

Class No. ۱۹۱ Acc. No. ۱۳۵۳۲

Book No. ۱۳۵۳۲

انسانی

SECTION

MULLAH COLLECTION

THE TIME

PERSIAN SECTION

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

